

۱۵ خرداد راهگشای تاریخ ماست

ماه که در دوازدهم آن قرار گرفته بود... اینک سخن از سالگشت آن گرامی روز است، و این یادواره نیز، سخنی است در ثنای مظلومیت آن پگاه خونین و یادی است از غروب آن روز بخون شسته و درغم عزیزان نشسته...

اما، کی میتوان با این یادواره ها، نقش حیات آفرین این روزها را بیان کرد و سیمای غرقه بخونشان، ترسیم نمود... و آن ناله ها و فریادها و آن اشعارها و صلوات ها را، در گوش ها طنین انداخت... و شجاعت ها و شهامت ها و پایمردی ها را آشکار نموده و دهنشمنی دزخیمان از خدا بی خبر را، و خونخواری گاردهای شاه خون آشام را بازگفت و مظلومیت شهیدان این روز را و گمنامی سروهای خمیده شده در این پایگاه را عیان ساخت، و خاطره های این روز پرخاطره را به نسلهای این تاریخ توضیح داد، و نشانسان داد که امروز مرهون تلاشها و کوششها و شهادت های مردان خرداد آفرین است... و انقلاب کنونی، چیزی جز امتداد آن خط خونین نمی باشد... و این خمینی نیز همانی است که خلاق

باین آویزان شده و از پشت بامها به زمین پرتاب شدند...

آری، اینها تمام، مولود ۱۵ خردادند، این محرم بی نظیر تاریخ... محرمی که عاشورایش نه، دردم

... در تاریخ هر ملتی، روزهای سرنوشت سازی وجود دارد که به عنوان سرمنشاء، یک حرکت و آغاز یک جریان شناخته میشوند، و این روزها دریافت چهره ی جامعه، نقشی اساسی خواهند داشت، چه، با آن روزهاست که آینده ترسیم میگردد و آینده چیزی جز امتداد یا دو خاطره و راه آن روزها نیست. در تاریخ ملت ما، از این نوع روزها کم نیست، بلکه هر روز این ملت، روزی خاطره ساز و حماسه آفرین است، و هر ورق دفتر این جامعه، یادی خونین را در خود ثبت کرده و نقشی از شجاعتها و شهامتها را در لایبای ورقهای خویش جا داده است.

اما در میان این همه روزهای افتخار آفرین و حرکت زا، روزهای دیگری نیز وجود دارند که با سربلندی و افتخار افزونتری، مورد شناسایی اند... در تاریخ معاصر ما، روزهای تاریخ ساز بسیارند، اما در این میان ۱۵ خرداد، چهره ای دیگر دارد، و نمائی جدای از روزهای دیگر برسیمایش نقش بسته و جامعه ای سوی، جامعه دیگر روزها، برتن، پوشانده است. چه، ۱۵ خرداد، خود «مادر» تاریخ است، و در دامان او بود که گل لاله های سرخ تاریخ رویشی یافت، و بر تارک دوران به رقص درآمد...

از دامان خونین ۱۵ خرداد بود که خون، رفت تا خطی جاودانه بگیرد و فریاد، رفت تا نهیب های حرکت زا و بیداری آفرینش را همیشگی کند... زیرا ۱۵ خرداد راهگشای تاریخ ماست...

آری، سخن از ۱۵ خرداد است... این روز خون رنگ... این روز ۱۵ هزار قربانی گرفته... این مطلع سرخ قام شمس امامت... این قصه گوی دردها، ورازگوی اسرار نهان و آشکار... این روز پرنهیب... روزی که ورامین در شط خون غسل کرد، و ارگ تهران بر دریای سواج از خون بحرکت درآمد، و فیضیه قم، غارت شد و طلاب بی سلاحش کشته و مجروح و اسیر گشتند... و از سقفها به





خرداد بوده، و هم اینک نیز زعیم این خلق است... و ناخدای این سفینه، ز آغاز تا به امروز، جز خمینی و خط او نبوده است...

آری اینها تمام در خرداد نهفته است... در آن شب شومی که سرنیزه داران چکمه پوش آریامهری، خانه‌ی امام خمینی را نشان میکنند مغول وار بران سرای گرم هجوم می‌برند و با وحشتی که از سرور و ایشان می‌بارید، بدنال امام خمینی میگردد... و هر کس را که می‌دیدند، سؤال از آقا میکردند... که ناگهان، صدای بازگشایی دری در گوششان

۱۵ خرداد، خود مادر تاریخ است و در دامان او بود که گل لاله‌های سرخ تاریخ رویشی یافت و بر تارک دوران به رقص درآمد.

کسی را ربوده‌اند، و چرا ربوده‌اند و به کجایش برده‌اند او که همیشه و همه جا بانگ فریاد سر میداد که «الیوم تقیه حرام و اظهار حقائق واجب، ولو بلغ ما بلغ...» اینک این اوست که در ظلمات محض، طواف کعبه را می‌راند، و راهی کربلای عاشورا آفرین میگردد،

بر همگان «ندا در می‌دهد که برخیزید و او را در این هجرت همسفر باشند، و با بانگ رحیل او بود، که خیل «قافله‌ها» راه حرکت می‌آموزند و قدم بر سرای قیام می‌نهند و جامه ژنده سکوت را می‌درند و لباس رزم به تن می‌کنند و گرنه فریاد را بر دست می‌گیرند و از خونشان تیری می‌سازند و شیطان خون آشام «مرمر» نشین را نهب مرگ می‌دهند و تخت‌شان را با خونشان، در دریای سرخ غرق می‌سازند. اینک، این «فریاد» گر را می‌برد تا در «بندهش سازند و به زندانش بیفکنند...» تا مگر این غرنده شیر را در زنجیر کنند و این برنده شمشیر را در نیام جا دهد و این فریاد را با سکوت ساکت کنند و این آتش شعله ساز و تاج سوز را از گر می‌بیندند. و شعله این شمع را به کم سونی وادارند، و انجمن را گرد سردی باشند و این دریای خروشان و موج آفرین و طوفان زا را به «جزره» کشانند، و آرامش سازند و از غرقه ساختن کاخ بیدادگران، منع‌اش نمایند...

آری، اینها و تمام اینها، در ربودن خمینی بود، دشمن به نیکی دریافته بود، که این ملت را خمینی ناجی باشد و این عرشه شکسته را جز خمینی، ساحل رسان نباشد... و این بخواب شدگان را جز او، بیدار باش نزد، و این نشستگان را، جز فرمانش، بیا قیام نه وری بزیند

امانه که:

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند
باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و غزمی بزرگتر
تا خل مشکلات به نیروی او کنند
آزادیت بقیضه شمشیر بسته است
مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند
نوح دیگر بیاید و طوفان شمشیر بسته است
مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند
نوح دیگر بیاید و طوفان دیگری
تا لکه های ننگ شما شستشو کنند

می‌پیچید سایه پائی بر عتابه درب اتاق می‌افتد و ناگهان نهیبی پرخروش و ندائی رعدآسا در گوششان طنین می‌افکند که روح الله خمینی منم... و... و با این حیل و نیرنگ بود که امام را برده و از خلق جدایش میسازند، تا مگر یاد این زعیم از یاد برود و سکوتی سیاه بر جامعه حکم راند و کسی نباشد تا مگر شعر سحر، بر زبان آرد، و خلق را نهبی خروش دهد...

او که ویرانه کن سرای اهرمن بود، او که بانگ زن، «لاتخف» بود، او که ناخدای این سفینه ی متلاطم بود، او که این زمان را ابراهیم، و این شب را

در آن شب شومی که سرنیزه داران چکمه پوش خانه امام را نشان کرده و بدنال او می‌گشتند هر کس را که می‌دیدند، سؤال از آقا میکردند. ناگهان صدای بازگشایی دری در گوششان پیچید و ندائی رعدآسا در گوششان طنین افکند که «روح ا... خمینی منم».

در «اندلس» نماز جماعت شود بیا
در «قادیسیه» چونکه زخونها وضو کنند
ایوان بی شکسته مرمت نمیشود
صدبار اگر بظاهر آن رنگ و رو کنند
قانون خلقت است که باید شود ضعیف
هر ملتی که براحتی و عیش خو کنند
و اینک خلق، دریافته، که امام خمینی «سیمرغ» این «سی مرغ» است، و رزمنده پیروز هر میدان...
اینک این خلق دریافته و بخوبی شناخته، که چه

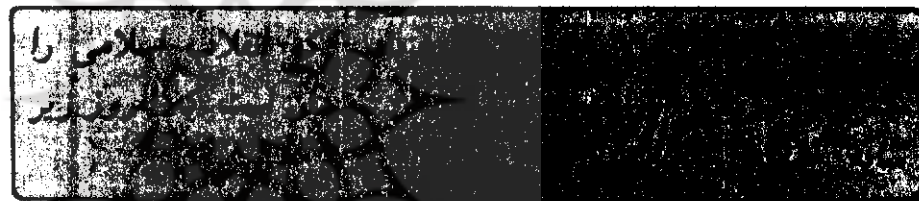
«خورشید» بود آری با، ربایش این نوح موسی قامت، تماشا است که محشر بیا میشود، و خلق درمی یابد که روحی در بدن ندارد، و نهیب زن و خروش - گروه عصیان آفرینی در کنارش نمی‌بیند... اینک او را در میانه ی سیاهی شب می‌ریانند و ایرهائی تیره را فرا سوی شعاع این ماه بدرگونه قرار میدهند... آری هم اینک نیمه های شب است... اما او با قدمهائی سنگین و دیدی بینا پا بر پهنه زمین می‌گذارد و زمین زا از هیبتش می‌لرزاند...

طلبانه‌ی توده‌های مردم خالی نگاه دارد...

در یامداد آن شب شوم، یعنی در ۱۵ خرداد بود که مردم شهرهای بزرگ و کوچک، خود را برای برگزاری یک اعتراض عمومی مهیا کردند. زیرا در این روز، دسته‌های عزادار، بار دیگر سطح شهرها را پوشاندند و پرچم‌های سیاه، برای بار دیگر پس از عاشورا در فضای شهرها برافراشته شد... و بدین ترتیب، ایران منفجر می‌شود، و آتش خشم خلق می‌رود تا پایه‌های ظلم را بسوزاند، مردم به کوچه و خیابانها ریخته و شعارهای «حسینی ملت طرفدار توست»... بر شاه باد تنگ و نفرت حسینی خدا نگهدار تو... حسینی تو فرزند حسینی... شهرها را متشنج کرده و اداره آنها را از دست ماموران شاه خارج ساختند.

رژیم که ذهنش چنین خیالی نمی‌کرد، حاج و واج شده و می‌بیند که ناگهان با سیلی از انسانهای خشمناک روبروست، انسانهایی که به مقدساتشان اهانت شده، انسانهایی که مرجع و آقایانشان زندانی شده و آنان کسی را جز رژیم، مسئول این دستگیری نمی‌شناسند...

تظاهرات در همان ساعات اولیه، چهره عوض کرده و به جنگ و گریزی نابرابر در برابر دژخیمان شاه تبدیل شد...



این تظاهرات در شهرهای قم، تهران، تبریز، مشهد، ورامین، شیراز، و اصفهان و... با کشت و کشتار همراه می‌شود...

غرش تانکها در فضای شهرها می‌پیچید... و «بخار» خون و بوی باروت... چهره شهرها را تغییر داده بود، سیلاب خون در جوی‌ها جاری بود، و شهیدان همچون برگ خزان زمین افتاده بودند...

فریاد و اسلاما... و امجد... و اعلیا... در فضا می‌پیچید، و خلاصه مردم سرتاسر کشور در فاصله این چند روز، با خون وضوی قیام می‌سازند، تا همچنان در برابر کفر و شرک و نفاق و تجاوز مستقیم و پایدار بمانند.

با اوج گرفتن تظاهرات، رژیم دست و پا گم کرده و با اعلان حکومت نظامی، سعی آن کرد تا حاکمیت و تسلطش را بر اوضاع اعلام دارد...

در تهران، تظاهرات به اوج خود رسیده بود، دسته‌های عزادار در اغلب خیابانهای تهران بویژه در بهارستان، قزالدوله، «شاه» رضا، دانشگاه سیمتری، سپه، بازار و مسجد شاه ضمن عزاداری، انزجار

خیزاند...

آری، اینک، خانه، بی‌حسینی شده، و شهر قم، این گوی کعبه خروشدگلن، اینک بی‌ابراهیم شده... و از امامشان دور گشته...

و همین بود قیام... و همین بود فرمان به میدان آمدن و حسینی را خواستار شدن... و همین بود که دوازدهم محرم را رنگ عاشورا داد، و مردم عاشورا گرفته را بار دیگر فرمان داد، تا بپا خیزند این بار، نه جامه سیاه، که کفن بر تن پوشند، که عاشورائی دیگر سر رسیده، و یزیدی دیگر، در زیر «بقعه» سبز شام نشسته و... که برخیزد، و حسین را یار گردید و هل من ناصر اورا «لبیک» گویند؟

آری... و ۱۵ خرداد چیزی جز لبیک یا حسین نیست، و نمائی جز، یزیدی «حسینیان» ندارد... و اینک، سالگشت همان لبیک است، و تکرار روزهای یاری و استعانت.

پس از دستگیری امام و بردن ایشان به تهران، اوضاع رفت تا نارامی‌اش آشکار گردد، و خشم خلق نیز رفت تا با وضوحی هر چه تمامتر ظهور یابد. خبر

خویش را از دستگیری امام اعلام می‌داشتند.

در تهران، هدف تظاهر کنندگان متوجه دو بخش بود، بخش اول، عبارت بود از رادیو تهران، و بخش دوم قسمت شمالی امیرآباد یعنی کاخ مرمر.

دسته‌های عزادار با گسیل به این دو منطقه، و همراه با شعارهای: مرگ بر این دیکتاتور، هر کس دستش قرآن است جایش کتخ زندان است... حسینی باید آزاد شود و... بطرف مراکز مورد نظر رفته و لحظه به لحظه بدانها نزدیکتر می‌شدند...

بارسیدن گروه اول در برابر رادیو تهران، عده‌ای از جوانان رشید و پرشور، بسوی ساختمان مرکزی رادیو هجوم می‌برند، و این هجوم گونگی که فتح بابی برای هجوم خلق شده بود، با هجوم ناگهانی مردم به ساختمان، رادیو مستقیماً در دست مردم قرار می‌گیرد...

آری برای یک لحظه که بوده، این لانه فساد، و این بلندگوی کفر و نفاق و فساد، بدست مردم مسلمان افتاد... لحظاتی از این فتح نگذشته بود که غرش تانکها در گوشها پیچید... و بعد این رگبارهای تیر بود که جوانان و کامل مردان و دیگر سلحشوران را بر زمین می‌افکند، و دسته دسته از عزاداران حسینی را شهید می‌کند... در این میان عده‌ای استقامت کرده و با تخریب قسمت‌هایی از ساختمان رادیو، خشم و نفرت خویش را از رژیم غیر اسلامی شاه اظهار داشتند... اما پس از لحظاتی چند، این گروه نیز به خیل شهدا پیوست... و بدین ترتیب سیلاب خون، خیابانهای اطراف «رادیو تهران» را، شست و آثار جنایات شاهانه را در تاریخ ثبت نمود...

دومین گروه از دستجات عزادار که متوجه کاخ مرمر بودند، با نزدیک شدن بدان، کاخ، شمارهای کوبنده، خویش را کوبنده تر ساخته که: مرگ بر این دیکتاتور، مرگ بر این حکومت یزیدی... مرگ بر این شاه نامسلمان درود بر حسینی بت شکن... و در حالی که قدم‌هایشان را محکم بر زمین می‌کوفتند هر لحظه به کاخ مرمر نزدیک می‌شدند...

هنوز اول جمعیت به درب کاخ نرسیده بود که ناگهان... صدای رگبار در هوا پیچید... و نهیب چرخهای زنجیری تانکها، خیابانهای اطراف را لرزاند... و انسان بی‌گناه بود که بر زمین می‌غلطید... و لبیک گوی هل من ناصر حسینی بود که چونان حسین، به رگبار تیر بسته می‌شد... خون، سرتاسر آن منطقه را سرخ کرده بود، حتی قسمت‌هایی از دیوارهای مرمرین «کاخ» نیز آغشته به خون شده بود...

معلوم شد که شاه در کاخ بوده و با دیدن تظاهرات و با نگرستن خشم خدائی خلق، فرمان آتش به قصد کشت را صادر کرده است. و بدین ترتیب شاه نشان داد که با اسلام خواهان چگونه روبرو خواهد شد این جنایات بقدری

وحشتناک و غیر انسانی بود که در وهله های اول، شاه وجود فرمان را منکر شده و امیراسدالله علم را مسئول این فرمان قلمداد میکرد.

در آن روز قهر و غضب مردم مسلمان به اوج خود رسیده بود، و به حدی مردم خشتناک شده بودند که هر اثر و نشان شاه و شاهنشاهی را نابود کرده و هر نشان غیر اسلامی را از بین می بردند...

در همان اوان بود که رژیم برای لوٹ کردن حرکت اسیل اسلامی و برای انحراف اذهان عمومی جهان، مشتی اوپاش و جیره خوار را به خیابانها گسیل داده تا چهره این انقلاب را وحشیانه توصیف کرده و مردم قیام کننده را مشتی ادم وحشی معرفی سازند.

اما هوشیاری به جای مردم و عکس العملهای

از حالت عادی درآمده و با نفرت و انزجاری خاص، این عمل ننگین رژیم، از سوی روستائیان محکوم می شد، برای نمونه می توان واقعه پل باقرآباد و رامین را ذکر کرد، که پس از انتشار خبر دستگیری امام، افراد این روستا و اطراف آن با به تن کردن کفن، راهی تهران شده، تا با خشم و خروش خویش نشان دهند که خمینی را یار و اوامر او را مطاع و دوستدارند...

این قائله کفن پوش درست روی پل معروف و رامین رسید بود که ناکهان، انبوهی از عمال رژیم، را در پیش چشم می بیند، و... هنوز لحظه ای از برخورد ماموران رژیم به این کفن پوشان نگذشته بود، که نهیب رگبار در بیابان پیچید... و گروه گروه از مردم مسلمان کفن پوش باقرآباد را بر زمین

ریخت... این جنایت بقدری دردآور و وقیحانه بود که حتی ماموران رژیم، نیز تحت تاثیر مظلومیت آن قرار گرفتند... با اینهمه کشتار و جنایات، باز، مردم مسلمان دست بردار نبوده، و با ادامه تظاهرات و اعتراضات خویش، آزادی امام خمینی را همچنان خواستار بودند...

بالاخره، پس از گذشت روزها رژیم دریافت که اگر در برابر خواست به حق مردم کرنش نکند، رسواتر از پیش شده و دیگر آبروئی را حتی در میان دوستانش نخواهد داشت...

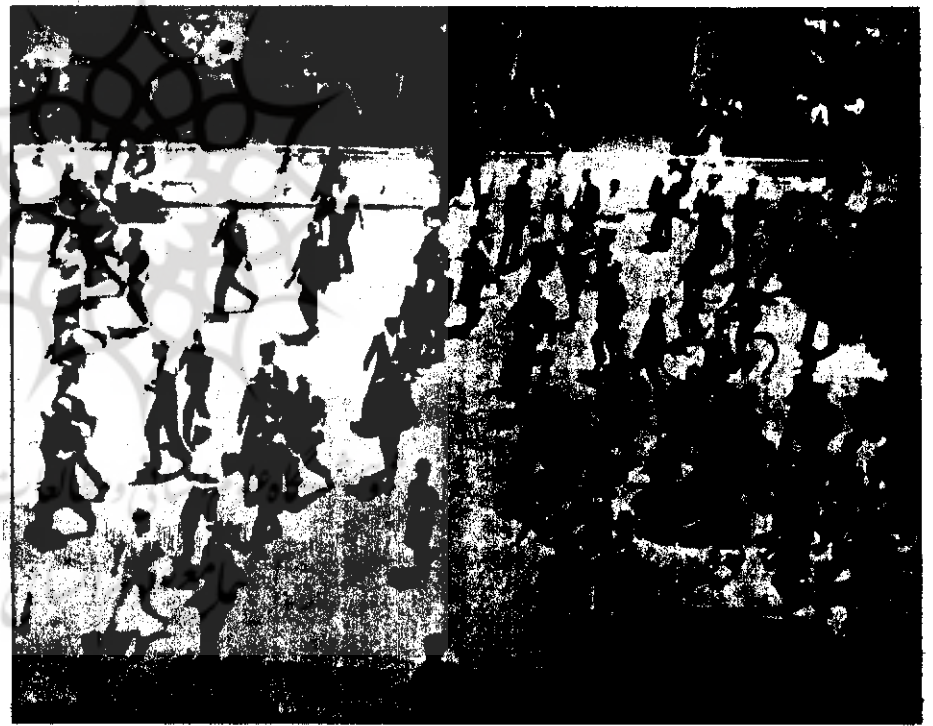
بالاخره با فشار مردم و از برکت خون شهیدان امام از زندان آزاد گشته و راهی قم می شوند... با آزادی امام جشن و سرور سرتاسر ایران را زیر لوای خود می گیرد و خنده خوشحالی در چهره همگان عیان می گردد... چه، اینک خلق پیروز شده، و اراده اش را که نمایشی از اراده الهی است به اجرا در آورده، و خمینی این پرچمدار استقلال و آزادی را و این منادی اسلام را از بندر هانده است...

اما هنوز چند روزی از آزادی آقا نگذشته بود، که بار دیگر امام، مردم را به تجمع خوانده و با سخنرانی «غزاه» و روشنگرانه ای که در مسجد انجام داد نشان داد که این آغاز کار است، که کارهای اساسی هنوز مانده و خواست واقعی ملت عبارت از استقرار حکومت اسلامی می باشد که هنوز جامعه انجام بخود نپوشیده است...

آری این ندای خمینی بود که فریاد زد: تازه اول کار است، و این سخنان هموست که مردم را مورد خطاب قرار داده و در قسمتهایی از آن چنین می گوید:

«انالله و انا الیه راجعون. من تاثرات خودم را نمی توانم انکار کنم. قلبم من در فشار است. این چند روز که مسئول ایران را شنیدم خوابم کم شده است. ناراحت هستم. قلبم در فشار است. با تاثرات قلبی روز شماری می کنم که چه وقت مرگ پیش می آید. ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کردند. (اشاره این عید البته که چهارم ایان نیست. به ولادت حضرت زهرا است که آن سال با این روز افتاده بود. و نیز متوجه باشید که پس از هریک از جملات اول این گفتار صدای گریه شدید حضار از نوار ضبط صوت شنیده می شود.) عزا کردند و چراغانی کردند. عزا کردند و دسته جمعی رقصیدند. مارا فروختند. استقلال مارا فروختند و باز هم چراغانی کردند. پایکوبی کردند. اگر به جای آنها بودم این چراغانی را منع می کردم. می گفتم بیرق سیاه بزنند بالای سربازها و خانه ها. عزت ما پایکوب شد. عظمت ایران از بین رفت.»

لاکن امروز روز، سرنیزه است که اینها را آورده روی کرسی نشاند. در یکی از کتابهای بقیه در صفحه ۶۷



سریع آنان این توطئه را نیز خنثی نمود و برجانیان آشکار ساخت که این ملت جز اسلام چیزی نمی خواهد و تنها به جرم این خواستن است که قتل عام شده و به رگبار بسته می شود.

و تنها بجرم دفاع از امام است که محکوم به مرگ شده... و مورد غضب دستگاه واقع شده است و بس... و اینها نمونه هایی از کشتار در تهران بود...

در شهرستانهای دیگر، نیز امثال چنین افتخاراتی!! نصیب شاهنشاه شد...

پس از انتشار خبر دستگیری امام، نه تنها شهرها متشنج شد که روستاها و قصبات کشور نیز!

۱۵ خرداد....

تاریخ که امسال به طبع رسید و به بجه های معصوم ما تعلیم می شود بعد از اینکه مطالب دروغی را آخرش نوشته که معلوم می شود قطع نفوذ روحانیت در رفاه این ملت مفید است. رفاه حال ملت باین است که روحانیون را از بین ببرند. هیتطور است

اگر نفوذ روحانیون باشد نمی گذارد این ملت یک وقت اسیر انگلیس باشد یک وقت اسیر آمریکا اگر نفوذ روحانیون باشد توی دهن این مجلس می زند. توی دهن این دولت می زند. وکلارا از مجلس بیرون می کند. اگر نفوذ روحانیون باشد. تحصیل نمی تواند بشود که یک عده وکلا برسروش مملکتی حکومت کنند. اگر نفوذ روحانیون باشند نمی گذارند که یک دست شانده امریکا این غلطها را بکند بیرونش می کنند از ایران نفوذ روحانی مضر به حال ملت است؟! نخیر. مضر است. به حال شما. به حال شما خانها. نه مضر به حال ملت»

و پس از سخنرانی امام است که رژیم درمی یابد وجود امام خمینی در ایران به معنی نابودی دستگاه سلطنت خواهد بود. لذا با این امید که با دوری خمینی از خلق، ۱۵ خرداد نیز از یادها دور گردد. امام

را در ۱۳ آبان به بورسای ترکیه تبعید می کند (طبق اعلامیه موثق و شواهد و دلائل کافی) چون رویه آقای خمینی و تحریکات مشارالیه بر علیه منافع ملت و امنیت و استقلال ۱۱ کشور تشخیص داده شد لذا در تاریخ ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۳ از ایران تبعید گردید)

رژیم در این بیانیه. سعی آن می کرد تا امام را تنها بشناسد و وانمود سازد که با رفتن او، انقلاب نیز ساکت خواهد گشت... اما رژیم چه کور دل بود که نمی توانست درک کند که: دلسوزی خمینی نه برای خود. که برای اسلام است. و با رفتن خمینی اگر چه رهبری نهضت تبعید شده، اما جریان آن همچون آتشی زیر خاکستر خواهد بود...

۱۵ خرداد وقدرتهای کفرجهانی

انچه مسلم است آنکه قیام ۱۵ خرداد به علت اسلامی بودنش، مورد محکومیت تمامی ابر قدرتها بود و این قیام هم از جانب جهان سرمایه داری و هم از جانب جهان کمونیسم. به عنوان یک قیام کور و به عنوان یکی از تحریکات مخالفان اصلاحات شاه. معرفی شد.

لذا در آن روزهای بحرانی. هم رادیو مسکو و هم صدای واشنگتن. این قیام را محکوم کرده و مردم مسلمان و خون داده را وحشی و بی فرهنگ و جاهل قلمداد نمودند...

در داخل کشور نیز. این قیام الهی مورد تاخت و تاز توربین های دو جهان بینی کاپیتالیستی و مارکسیستی قرار گرفته و از هر دوسو. مورد طعنه واقع گردید... و جالب آنکه این هر دو گروه در یک امر شریک بودند و آن هم اعتقاد داشتن به ارتجاعی!! بودن قیام خونبار ۱۵ خرداد...

اما، گذشت سالها نشان داد که ارتجاع رو. چه کسی است و مرتجع کیست؟؟؟

و بدین ترتیب برغم بدخواهان شرقی و غربی، ۱۵ خرداد رفت تا شکوفانی تاریخ ایران زمین را موجب شود و خورشید آزادی گردد و مایه روح بخشی و الهام دهنی، نسلهای آینده قرار گیرد. آری و هم اینکه ما در استانهی آن خردادیم که انقلاب اسلامی را جشن می گیریم...

و از لطف خون پاک آن شهیدان است که امروز زیر سایه جمهوری اسلامی می زییم...

والسلام

عراق - پل.....

رژیمهای میانه رو در خلیج فارس، برای دفع ایران انقلابی و به پا خاسته است.

در همان روزها بود که مارشال ابو غزاله وزیر دفاع مصر گفت: «امنیت خلیج فارس بخشی از امنیت مصر است.»

مصر تنها بستگی به مرزهایش ندارد به این دلیل که مصر نقش بلاتردیدی در منطقه دارد. ابو غزاله همچنین گفت:

«مصر خواستار ثبات خلیج و شبه جزیره عربستان و امنیت رژیمهای این منطقه است.» و در همین سخنرانی بود که ابو غزاله اعلام کرده مصر بدون واسطه و بطور مستقیم برای عراق اسلحه

صادر کرده است.

و به این ترتیب است که مصر تلاش می کند به بهانه پایان یافتن مرحله اول کمپ دیوید و خروج نیروهای صهیونیستی از سینا و همچنین با توسل به عراق، عربیت و حمایت از رژیمهای عربی در مقابله با تهدیدات توسعه طلبانه!! و صادراتی انقلاب اسلامی ایران. به جامعه عرب بازگردد. به تعبیر صحیح تر رژیمهای مرتجع عرب فرصت یابند تا روابط مخفی خود را با مصر آشکار کرده و بدین ترتیب مرحله دوم کمپ دیوید با نام طرح صلح فهد آغاز گردد.

بدیهی است با باز کردن پای مصر به جنگ

تحصیلی، روزهایی را بر آخرین روزهای نکت بار عمر سیاسی صدام اضافه کنند و یک ارتش عربی قوی نیز در جنگ با ایران اسلامی نابود گردد و چه چیزی برای اسرائیل غاصب از این بهتر که یک به یک ارتش های عربی منهدم گردند تا همه گونه خطرهای احتمالی که موجودیت رژیم صهیونیستی را تهدید می کند. از میان برداشته شود. زیرا که تجربه انقلاب اسلامی ایران و ترور سادات معلوم. این درس را به آمریکا و اسرائیل داده است که هر لحظه ممکن است یک رژیم صد در صد ارتجاعی با قیام گسترده اسلامی و انقلابی ملت ها به خصمی آتشی ناپذیر یا آمریکا و اسرائیل تبدیل گردد. والسلام

اگر خانی....

غیر از اینکه خوانین در کمیته جمع شده اند، که نمایندگان سیستان نه تنها در خدمت مستضعفین نیستند بلکه از خوانین هم حمایت می کنند و شاهد گفته هم فرمایشات امام جمعه موقت حجت الاسلام رفسنجانی را عنوان کرده بود. که از ناراحتی و متوقف شدن کارخانه ها. ناراحت می شوند اما از

سیستانی و بلوچ که هسته خرما می خوردند ناراحت نمی شوند. این مطلب ایشان را به تهمت می کند که به ما زده بودند چسبانه بود. مجله جهاد را به خدمت جناب آقای رفسنجانی بردیم و گفتیم. آیا ما هیچگاه برای کارخانه داری واسطه شده ایم؟ فرمودند! خیر. و گفتیم پس اینکه در مجله جهاد نوشته اند چیست؟

جهاد